

# برخی از اغلاط مشهور و رایج در املاى

## زبان فارسى

نوشته: م. نبى عظيمى

برای آموختن یک زبان تا حدی که بتوان به آن زبان گفت و خواند و نوشت، تلاش بسیار ضرورت است، از گهواره تا گور. به ویژه برای جوانانی که از بد حادثه از وطن مألوف شان دور افتاده است و یا در همین محنت سرای غرب تولد یافته و وطن را هرگز ندیده اند، فراگرفتن درست زبان مادری، امریست ضروری. زیرا که زبان مادری واز جمله زبان فارسى بنیان اصلی فرهنگ ملی ما را تشکیل می دهد و نقش قاطعی را در بسط و تکامل و شناخت فرهنگ سرزمین کهن سال ما، به عهده دارد. از طرف دیگر این مسأله نیز روشن است که زبان، پیش از آن که ابزار گفتار باشد، وسیله یی اندیشیدن و تفکر است و نمودار فرهنگ مردم. پس هر قدر زبان ناقص تر و ضعیف تر و مبهم تر فرا گرفته شود به همان اندازه فرهنگ و تفکر و منطق انسانی نیز بی رنگ تر منعکس می شود. زبان شیرین فارسى ما هم که پیشینه یی بیشتر از هزار سال دارد واز زبان های پر سُنّت، نیرومند و پخته ء جهانی است، ارثیه گرانبهای است که هم فرا گرفتن درست آن وظیفه ما است و هم تکامل و غنای آن رسالت ما؛ اما سوگمندان باید گفت که زبان ما که در زمان حافظ همچون قندی بود که به بنگاله می رفت و حتا طوطیان آنجا را شکر سخن میساخت، اکنون از همه جهات، چه در زمینه آوا شناسی (فونتیکی) و چه در زمینه گرامر و صرف و نحو وچه در زمینه ترکیبات لغوی (لکسیک) و دانشواژه ها، چه در زمینه درست نویسی و درست خوانی (املا و تلفظ صحیح) دچار هرج و مرج شگرفی است که ناشی از عدم توجه کافی به آن است. ولی علی رغم این بی توجهی زبان تکامل می کند و قواعد زبان نیز که زاینده خود زبان است با آن رو به تکامل می گذارد، هم در تلفظ، هم در خواندن و هم در نوشتن. مثلاً همین واو معدوله ویا (ح) خطی را در زمان قدیم با کیفیت خاصی تلفظ می کرده اند. یا همین کلمه زغال را روانشاد عید الهادی داوی و ملک الشعرا بهار با "ذ" نوشته می کردند ویا بزرگانی چون علامه قزوینی و سید حسن تقی زاده و جمالزاده واژه تهران را با "ط" نوشته اند و یا قدما اتاق را اطاق و تپیدن را طپیدن و زکات را زکوة می نوشتند که صد البته غلط نبود ولی در املاى امروزه و تحقیق دستوری و زبانی زمان ما نوشتن این واژه ها به چنان شکلی مردود شمرده شده و غلط پنداشته می شود. از طرف دیگر، درست است که این غلط ها در گذشته انجام می شده اند اما برخی از این ناهماهنگی ها و سردرگمیهاو به قول زنده یاد احسان طبری: "هرج و مرج واقعی و گاه خنده آور" که در املاى فارسى وجود دارد، چنان معلوم و هویدا و مشهور اند که دیدن و خواندن آنها سخت دلآزار است.

در باره غلط های رایج و فاحش و به گفته قدما اغلاط مشهور در نوشتن واژه گان زبان فارسى با استفاده از منابع و مأخذ معتبر درست داشته و نامه های برخی از دوستان فرهنگی، عریضی دارم که اگر باری گره از کار چند جوان و چند ناآموز زبان فارسى، در این ماتمکده بگشاید و به کار آید، پاداش زحمات خود را گرفته خواهم بود.

گفتمی می پندارم که مبنای درست و نادرست بودن واژه ها، بر اساس منابع آتی مشخص شده است: با مراجعه به فرهنگ های لغات از جمله فرهنگ معتبر معین و فرهنگ عمید، با مراجعه به کتابهای ارزشمندی چون " غلط ننویسیم، فرهنگ دشواری های زبان فارسى" نوشته ابوالحسن نجفی، " زبان شناسی و زبان فارسى" نوشته دکتر پرویز ناتل خانلری، " برسمند سخن" نوشته دکتر نادر وزین پور، " دستورخط فارسى" منتشره فرهنگستان زبان و ادب فارسى، " مسابلی از فرهنگ، هنر و زبان" نوشته زنده یاد احسان طبری، برخی از شماره های دوره نهم و بیستم مجله سخن، " روش املاى زبان دری" پذیرفته انجمن نویسندگان افغانستان به کوشش جناب پویا فاریابی، و یادداشت های شخصی. این نکته نیز قابل یاد آوری می تواند بود که در این پژوهش تنها از آن واژه هایی نام می گیرم که در نبشت و خوان روزمره فراوان به کار می روند و مانند کفر ابلیس مشهور اند و یا غلط اندر غلط؛ ورنه اگر از لحاظ دستوری این لغزش ها را بررسی کنیم و صرف و نحو عربی و تلفظ فصیح عربی را ملاک واقعی برای درست نویسی و درست گویی قرار دهیم، مثنوی هفتاد من کاغذ خواهد شد که هم از حوصله این مقال خارج است و هم از صلاحیت این ناتوان بیرون. پس می پردازیم به غلط های رایج املائی به ترتیب الفبا:

\* \* \*

آزمایشات: واژه آزمایش را که فارسى است برخی از فارسى زبانان با "آت" عربی جمع می بندند که نادرست است و باید با "ها" ی فارسى جمع بسته شود. آزمایشها درست است. در جمع بستن واژه های فارسى با "جات" نیز غالباً همین گونه اشتباهات رخ می دهد. چرا که به نظر می رسد این نوع جمع فرقی با جمع "آت" ندارد. اما برای نوشتن فارسى فصیح بهتر است که این نوع جمع نیز با "ها" جمع بسته شوند، به خاطر احتراز از عربی مآبی. یعنی به عوض روز نامه جات، کارخانجات، نوشته جات، شیرینی جات،

ترشیجات ، دسته جات ، میوه جات ، نقره جات و.... بهتر است چنین بنویسیم :روزنامه ها ، کار خانه ها ، نوشته ها، شیرینی ها ، ترشیاها ، دسته ها ، میوه ها ، نقره ها .

از غلط های فاحش در همین زمینه یکی هم جمع بستن جمع است. مانند تشکیلات که جمع تشکیل است و هنگامی که با : " ات " آن را جمع می بندند ، جمع الجمع می شود . بناءً در نوشتن و کار برد این گونه واژه ها نیز باید دقت نمود . از آنجمله اند : آثارها، اخبارها ، ارکان ها ، اعمال ها ، جواهرها یا جواهرات ، حوادث ، حواس ها ، عجایبها ، غرایبات ، منازل ها ، نوادرات ، امورات ، عملیات ها و دیگر ، که شکل درست نوشتن وگفتن آن چنین است : آثار ، اخبار ، ارکان ، اعمال ، جواهر ، حوادث ، حواس ، عجایب ، غرایب ، منازل ، نوادر ، امور ، عملیات و ..

آذان / اذان: این دو واژه را باید از هم تفریق نمود. زیرا که معنای آذان( گوشها ) و معنای اذان عبارت از اعلام کردن، آگاه کردن، خیردادن از وقت نماز با خواندن کلمات مخصوص عربی در ساعت های معین در گلدسته و مناره.  
آزوقه / آذوقه: اصل این واژه که آنرا آزوغه هم می نویسند ترکی است. پس بهتر است به " ز " نوشته شود نه به " ذ".

آسیا / آسیاب: به هردوشکل می توان این واژه را نوشت. چرا که بزرگان ادب فارسی هردو شکل را به کار بسته اند. مثلاً:  
چنان برفرق من چرخ آسیا راند که مویم زیر گرد آسیا ماند ( عطار )  
یا:

دل همچو سنگت ای دوست به آب چشم سعدی  
عجب است اگر نگرده که بگرده آسیابی

همچنان یکی از بزرگترین براعظم های جهان را با همین املا ( آسیا ) می نویسند و دندان های عقب دهان رانیز که دارای تاج پهن وناهموار است و تعداد آنها در هر فک ده عدد است.

السلام علیکم/ اسلام علیکم: معنای جمله نخست (سلامتی بر شما) است و معنای جمله دوم (اسلام بر شما) . حالا اگر کسی در نامه یی برای دوستش بنویسد که اسلام علیکم، می بینید که چه غلط مضحکی را مرتکب خواهد شد. ( این نکته را از دوست عزیزم رهنورد زریاب آموخته ام )

آن را / آنرا: فضیله زبان چون " را " را واژهء مستقلی می پندارند، پیوسته آن را جدا از کلمه پیشین می نویسند. مانند: این را وی را، ایشان را، تو را، آن را پس نبایدچنین نوشت: اینرا، ویرا، ایشانرا، ترا، اینرا ؛ اما استاد لطیف ناظمی در نامه یی برایم نوشته بودند که " درست است که ( را ) باید همواره جدا از واژهء پیشین نوشته نگاشته گردد؛ اما دلیل آن این است که ( را ) پیشینه است و حکم آن است که پیشینه ها Preposition را باید پیوست با واژگان نوشت ."

\* \* \*

اتاق / اطاق: از آنجاییکه این واژه ترکی است و در ترکی مخرج " ط " وجود ندارد پس بهتر است آنرا با حرف " ت " نوشت.

اتو / اطو: چون این واژه عربی نیست و ممکن است فارسی یا روسی باشد، بناءً بهتر است به " ت " نوشته شود نه به " ط " .

ارابه/ عربابه:ارابه واژهء فارسی است و عربابه معرب آن. پس بهتر است آن را به صورت ارابه نوشت.

ازدحام / ازدحام: این واژه را تنها می توان با حرف " ح " نوشت. کلمهء ازدحام بی معنی است.

اسب/اسپ: به هردوصورت می توان این واژه را نوشت. هم با " ب " و هم با " پ " . به سبب آن که این واژه پهلوی است نه عربی. امروزه بزرگان زبان بیشتر با " ب " می نویسند. اما در گذشته های بسیار دور با " پ " می نوشتند و همین واژه جزء دوم نام های کهن خراسانیان هم بود. مانند : ارجاسپ، جاماسپ، گشتاسپ، تهماسپ ، لهراسپ و...

استادان/اساتید: چون استاد واژه فارسی است جمع آن می شود استادان. اما این کلمه که به صورت استاذ به عربی رفته بود، به صورت اساتید و اساتید جمع بسته می شد. امروزه بهتر است آن را استادان بنویسیم.

است/ هست: آقای ابوالحسن نجفی در کتاب " غلط ننویسیم " اش در ارتباط با این دو کلمه چنین می نویسد: " بعضی از فضلا میان این دو کلمه تفاوت قایل اند: هست را به معنای " وجود دارد " یا نشانه تأکید و است را فقط رابطه ( یا فعل اسنادی) می دانند و بنابراین جمله های زیر از نظر آنها غلط یا لا اقل غیر فصیح است: « او هنوز جوان هست » به جای « او هنوز جوان است ». یا « درختی در خانه ماست » به جای « درختی در خانه ما هست ». ... این حکم تا اندازه ای درست است، زیرا در آثار ادبی فارسی غالباً هست به معنای " وجود دارد " به کار رفته است:

انگار که هست هر چه در عالم نیست      پندار که نیست هر چه در عالم هست

( خیام )

مرا خود با تو چیزی در میان هست      وگرنه روی زیبا در جهان هست

( سعدی، غزلیات )

و اگر هم هست ، به جای است به کار رفته باشد به منظور تأکید معنای جمله است. مثلاً در دوجمله زیر: (۱) احمد عاقل است. / (۲) احمد عاقل هست. جمله (۱) عاقل بودن احمد را خیر می دهد و حال آنکه جمله (۲) این خبر را به تأکید بیان می کند و گویی به مخاطب اطمینان می دهد که در عاقل بودن احمد نباید تردید کرد. با این همه این تمایز معنایی در همه جا و با این دقت مراعات نشده است. و در ادبیات فارسی مواردی را می توان یافت که در آنها هست و است علی السویه به جای یکدیگر به کار رفته اند. در نتیجه می توان گفت که استعمال کلمه هست به جای است و بالعکس غلط نیست اما اگر هر کدام از آنها، برطبق آنچه گفته شد، به جای خود به کار رود البته بهتر است. " -۱- استاد ناظمی در همان نامه خویش در مورد هست و است چنین می نویسند: " در مورد هست و است باید تأکید کرد که ظرافت معنایی آن دو را باید در نظر گرفت. این دو واژه که نخستین آن ( موجودیت ) را نشان میدهد و دومین تنها رابطه را نمودار میسازد، از مصدر های ( هستن ) و ( استن ) اشتقاق یافته اند و نباید یکی پنداشت.

اسلحه/ سلاح: بسیاری ها استعمال درست این دو کلمه را نمی دانند. به طوریکه گاهی به عوض اسلحه، سلاح و گاه برعکس آن را به کار می برند. در حالیکه اسلحه جمع است و سلاح مفرد. پس کسانی که می خواهند فارسی فصیح بنویسند نباید جمع اسلحه را اسلحه ها بنویسد. زیرا که اسلحه خود کلمه جمع است. اما می توان به عوض اسلحه ها واژه سلاح ها را به راحتی استعمال نمود.

اقلاً / اکثراً: این دو کلمه در عربی غیر منصرف است و تنوین نمی گیرد. پس کاربرد آن به صورت های فوق از جمله اغلاط مشهور تلقی می شود. بهتر است به جای اقل، حد اقل و یا دست کم و یا کم از کم نوشت و به جای اکثر، غالباً و یابیشتر. همچنان نمی توان واژه هایی مانند دوم و سوم و چهارم را که فارسی اند، دوماً و سوماً و چهارماً نوشت. یا واژه عربی اغلب را که برون فعل است، اغلباً و یا اعظم را اعظماً و اکرم را اکرمناً نوشت و یا واژه فارسی زبان را زیاناً. اما می توان به عوض اغلباً، کلمه غالباً را به کاربرد. برخی ها واژه فرانسوی تلفون و تلگراف را نیز مینویسند: تلفوناً، تلگرافاً که صد البته غلط است. -۲-

الله / اله: نوشتن اله به جای الله نیز از جمله غلطی های رایج است، به ویژه هنگامی که در جزء دوم اسامی اشخاص به کار میرود. مثلاً، حمیدالله را بسیاری ها می نویسند: حمید اله، که غلط است. ولی اگر عبدالاله بنویسیم به همین شکل درست است و دو حرف ( ل ) برای نوشتن آن ضرور نیست. در همینجا باید یاد آور شد که نوشتن آیه بسم الله الرحمن الرحيم به شکل بسم اله الرحمن الرحيم هم درست نیست.

إن شاء الله / انشاءالله: این جمله از سه کلمه ساخته شده است: إن ( اگر )، شاء ( بخواهد )، ( الله ). اما انشاءالله از این دو کلمه ساخته شده است: انشاء ( آفریدن )، الله ( خدا ) پس می بینیم که این دو جمله از هم فرق بسیار دارند. (این نکته را نیز از استاد زریاب به آموخته ام.)

انتها / انتهی: بعضی ها می پندارند که انتها و انتهی یک کلمه است و مانند فتوی و کبری و حتی و عیسی، مطابق شیوه نگارشی عربی، نوشته می شود. ولی معنای این دو کلمه از همدیگر فرق دارد. انتها اسم است و معنای آن " پایان " می باشد ولی انتهی صیغه فعلی است به معنای " تمام شد، پایان یافت ".

انتر / عنتر: واژه انتررا که فارسی است و معنای آن بوزینه می باشد باید به همین صورت نوشت: انتری که لوطی اش مرده بود، داستانی از صادق چوبک. معنای عنتر با حرف (ع) به زبان عربی نوعی مگس و مجازاً به معنای شجاع است.

\* \* \*

باتلاق/ باطلاق: واژه باتلاق ترکی است، نه عربی. پس نوشتن آن با حرف "ت" درست است نه با "ط".

باغ ها / باغات: واژه باغ فارسی است، جمع بستن آن به "ات" عربی نا درست است. پس باید باغ ها نوشت، نه باغات.

بر علیه / علیه: دکتر پرویز ناتل خانلری نوشته است که: " در زبان فارسی نه بر علیه چیزی یا کسی مبارزه میکنند و نه بر ضد آن، بلکه با چیزی یا کسی می جنگند و پیکار می کنند و مصاف می دهند و مبارزه و ستیزه می کنند.

چو جنگ آوری با کسی در ستیز / که از وی گزیرت بود، یا گزیر (سعدی)

شاهد این معنی در ادبیات فارسی فراوان است. اما آسان تر از همه کار این است که خود تان در خیابان گریبان باربری را بگیرد و از او بپرسید که اگر مزدش را ندهید بر علیه شما دعوا می کند یا با شما؟ پس بر علیه هم یکی از غلطی های رایج می تواند بود. درست آن علیه است که مرکب از "علی" و "ه" ضمیر است و معنای آن ضد او. در این صورت گاهی که ضد او مراد باشد باید نوشت علیه نه بر علیه. -۳-

بلهوس/ بوالهوس: پیشوند "بُل" بر سر برخی از کلمات می آید و معنای پُر و بسیار و فراوان را می رساند، مثل بلکامه، بلعجب، بلهوس، بلفضول در باره منشأ و املائی این واژه ها باید گفت که هم جزء اول این واژه ها یعنی بُل فارسی است و هم کامه و عجب و هوس و فضول در عربی به کار نرفته اند، بناءً املائی این واژه ها به همین صورت درست است، نه به صورت بوالکامه و بوالعجب و بوالهوس و بو الفضول.

بوته / بته: معنای این واژه، گیاه پر شاخ و برگ است که تنه ضخیم نداشته باشد و زیاد بلند نشود. املائی درست آن بوته است.

به نام / بنام: در لسان عربی واژه نامستقل " به " را همیشه باید به کلمه بعد متصل نوشت و هرگز کسی پیدا نشده است که در این قاعده شک کند و ( به ) راجدا بنویسد؛ جز در موارد استثنایی مثل بنام و بدین و بدر و بهوش و بدو... زیرا اگر چنین ننویسیم، التباس معنا رخ می دهد، مثل همین به نام و بنام که هر کدام محل استعمال ویژه یی می طلبد. مثلاً در این مثالها: " او نویسنده بنامی بود. " یا " من او را به نام نمی شناختم. " اگر محل این دو ترکیب باهم تبدیل گردد، معنا دچار آشفتگی می گردد. به همین ترتیب اگر ما " به روی " را بنویسیم " بروی " معلوم نخواهد شد که مراد ما چیست؟ آیا منظور از " بروی " فعلی از مصدر رفتن است مانند برو، بروی و ... یا می خواهیم بنویسیم که مثلاً: " این قلم به روی میز است. " یا اگر ما " به درد " را " برد " بنویسیم باز هم التباس معنا رخ می دهد. زیرا برد یعنی پاره کند و به درد یعنی به غم و اندوه دچار شدن یا فرو رفتن. به همین گونه اند صد ها واژه و از جمله این واژه ها که باید در هنگام نوشتن آن با احتیاط بود: به دل و بدل، به شتاب و بشتاب، به کار و بکار، به گردن و بگردن، به کس و بکس، به همان و بهمان، به گردش و بگردش، به چشم و بچشم، به هر و بهر، به خر و بخر، به دوش و بدوش، به بار و بیار، به خواب و بخواب و غیره. به این ترتیب همان طوریکه در بالا گفتیم جز در موارد استثنایی، باید حرف اضافه " به " را جدا از کلمه نوشت. مانند: به قصد، به منظور، به خاطر، به سبب، به دست، به سر، به سوی، به قدر، به زحمت، به زودی، به عنوان، به وسیله، به بهانه، به مناسبت، به غرض، به من، به تو، به ...

بها / بهاء: معنای بها بدون همزه پایانی، قیمت، ارزش و نرخ یک شی است. اما معنای بهاء روشنی، درخشندگی، رونق، زیبایی و نیکویی است و به معنای فر و شکوه و زینت و آرایش نیز به کار رفته است. مانند بهاء الدین یا بهاء الحق و یا بهاء الملک که معنای آنها رونق دین، شکوه دین و شکوه کشور است. آقای ناصر انقطاع، یکی از فضلاء ایرانی در همین زمینه در مجله اسپند نوشته است که نادرستی دیگر در زمینه یی به کار بردن نابه جای همزه این است که غالباً در پشتی جلد ( پوشانه ) کتابها می نویسند: بهاء .... ریال. که البته با در نظر داشت معنای بهاء نادرست است.

\* \* \*

پایین / پاهین/ پائین: برخی ها واژه پایین را که ضد بلند است با ( ه ) و یا با ( ع ) می نویسند که درست نیست و معنا ندارد. در باره ع کار برد همزه در نوشتار فارسی در شماره ۴۸ مجله اسپند ( ایرانی ) که در امریکا چاپ می گردد می خوانیم که آلودگی خط پارسی تنها به نوشتن " صد " و " صدلی " با بند واژه های تازی " ص " و نوشتن طوفان و طیش و طوس و طالش و ... با بند واژه های تازی "

ط" پایان نمی گیرد و دست اندازی را تا بدان جا کشیده اند که " همزه " تازی را که در نوشتار ما جا ندارد بسیار به کار می برند. شاید گروهی چشمگیری از پارسی نویسان روزانه ده ها بار " همزه تازی " را در نوشتار های خود به کار می برند و نمی دانند که این نشانهء نوشتاری در زبان پارسی جایی ندارد. ( به جزیک واژه که آن واژه " زائو " است که آن را هم باید " زایو نوشت و گفت ، زیرا از ریشه کار واژه یی زاییدن می آید، نه زائیدن ) . براین پایه نوشتن واژه های " پائیز " ، " پائین " ، " موئین " ، " روئین " ، " آئین " ، " پر گوئی " ، " چائی " ... نادرست است و باید پاییز ، پایین ، مویین ، رویین ، آیین ، پر گوئی ، چایی و چون اینها نوشت. نادرست است اگر بنویسیم :

- جامه ئی را که خریده ئی کهنه است یا این زن امریکائی است . به جای این ساخت های نادرست باید نوشت :

- جامه یی را که خریده یی کهنه است . - این زن امریکایی است.

گفتنی است که ( روش املائی زبان دری ) پذیرفته شده انجمن نویسنده گان افغانستان کار برد همزه را به کلی مردود نمی داند و در صص ۳۰-۳۳ رهنمود های مشخصی در مورد واژه های همزه دار، ارایه می نماید.

پزشک / پزشکی: صورت درست نوشتن این واژه پزشک است نه پزشکی باشد. همچنان واژه های زیر در فارسی فصیح با ک نوشته می شوند، نه با گ: پیشک، خشک، رشک، زرشک، سرشک، کشک، کشکول، دوشک، گنجشک، لشکر، مشک، مُشکین، شکارو ... گفتنی است که در تعمیم این قاعده دو نکته را باید در نظر داشت. نخست این که بنا بر قاعده آوایی زبان فارسی در واژه های بسیط اگرش ساکن باشد تمایز میان ک و گ از بین رفته و در زبان محاوره صدای گ شنیده می شود و لی چنان که گفته آمد در فارسی فصیح آن را ک تلفظ می کنند. اما اگر ش متحرک باشد و واژه ها هم مرکب یا مشتق، در آن صورت استعمال گ مانعی ندارد. مانند: شگرف، شگفت، شگرد، پژوهشگر، خوشگل، دانشگاه و...

پیش روی / پیشروی: اگر مراد، مقابل و یا جلو کسی یا چیزی باشد، این ترکیب را باید به صورت جدا ( دو واژه ) این طور نوشته کنیم: پیش روی. ولی اگر منظور حرکت به جلو باشد یکجا نوشته می شود. مثلاً: پیشروی سپاهیان هیتلر در اروپا حیرت برانگیز بود. به همین ترتیب، ترکیب پیشبرد اگر به صورت اسم به کار رود، در یک کلمه و اگر به صورت فعل مرکب باشد در دو کلمه نوشته می شود: " احمد در پیشبرد امور محوله خویش موفق است. " یا " او با کوشش های خود آن کار دشوار را پیش برد."

پترول / پترول: این واژه فرانسه یی است. پس بهتر است به ت نوشته شود. همچنان واژه پتلون را که عربی نیست نباید به ط نوشت.

\* \* \*

تاس / طاس: تاس واژه فارسی است و باید به حرف ت نوشته شود نه به ط.

تراز / طراز: تراز واژه فارسی و معرب آن طراز است. به همین سبب باید " تراز " با همه ترکیباتش با حرف " ت " نوشته شود. مانند: تراز نامه، هم تراز، تراز کردن و جز اینها. اما واژه دیگری که معنای آن ( سطح ) است و لغت نویسان نسب نامه آن را از واژه طرز عربی می پندارند به معنای طبقه و ردیف استعمال می شود: این فیلسوف هم طراز ابن سینا است . در این مورد آقای ابوالحسن نجفی می نویسد که چون محتمل است این واژه از تراز فارسی گرفته شده باشد، بناءً نوشتن آن با حرف ت نیز درست است.

تپیدن / طپیدن: این واژه نیز فارسی است. و با حرف " ت " نوشته می شود، پس نوشتن واژه های مشتق از این واژه مانند تپش و تپنده و تپید و تپاندن را نیز باید به همین صورت نوشت. همچنان واژه هایی مانند تالار، تپانچه، تنبور، تشت و تهران که فارسی اند، نباید با " ط " نوشته شوند. حرف دیگر این است که اگر کلمه عربی باشد، به املائی آن باید توجه کرد. زیرا که در زبان عربی هم ت وجود دارد و هم ط. مانند تابع و طیبیب. نکته دیگر: اگر کلمه مورد نظر مربوط به زبانهای بیگانه باشد، به ت نوشته می شود. مانند: ایتالیا، اتریش، ایتوپی، امپراتور، ترابلس. اما به نظر می رسد که در بعضی از نامهای خاص مانند سقراط و بقراط و افلاطون و ذیمقراطیس آوردن حرف ت به عوض ط نا درست باشد. زیرا بیم آن می رود که اگر سقرات و بقرات و افلاتون و ذیمقراطیس بنویسیم به درک مفهوم این نامها زیان برسد. آقای جعفر شعار در شماره دوم دوره سی و چهارم مجله سخن در همین مورد چنین می نویسد: "... به علاوه این کلمات که از رهگذر زبان عربی وارد زبان فارسی شده اند چه فرقی با اسامی عربی چون حافظ، نظامی، ملا صدرا، ابوریحان و جز آن دارند و آیا می توان در این نامها هم حروف خاص عربی را تغییر داد؟ "

تغییر/ تغییر: این دو کلمه به یک معنی نیستند. اولی به معنای از جای شدن و هم خشمگین شدن است؛ ولی دومی را تغییر دگرگونی است که غالباً این دومی را به گونه اولی می نویسند. و نادرست است. تمیز و تمییز را که نسب نامه عربی دارند می توان با هردو املا نوشت.

\* \* \*

ثواب/صواب: نوشتن یکی به عوض دیگر این واژه ها، نیز یکی از غلط های رایج در املاهای زبان فارسی است. در حالی که ثواب و صواب معانی جدا گانه یی دارند و نباید این دو واژه را باهم اشتباه کرد. ثواب اسم است، به معنای " پاداش ":

ثواب و روزه و حج قبول آن کس برد که خاک میکده عشق را زیارت کرد (حافظ)

اما صواب صفت است و معنای آن، درست و صحیح و بجا و مناسب است.

\* \* \*

جزر/ جزر: برخیها در کاربرد درست این دو واژه نیز گهگاهی اشتباه می کنند و جزر را به عوض جزر و یا جزر را به عوض جزر می نویسند. اما جذبه معنای ریشه است و در ریاضی جزر، عددی است که آن را در نفس خودش ضرب کنند. مثل ۳ که وقتی آن را در نفس خودش ضرب کنند عدد ۹ حاصل می شود. حاصل ضرب را مجذور می گویند. و جزر با حرف ز عبارت است از فرو نشستن آب دریا، بازگشتن آب دریا و ضد مد.

جرات/ جرئت: این واژه را به همین صورت باید نوشت، نه به صورت جرئت.

\* \* \*

چنانچه / چنانکه: این دو ترکیب را که از هم فرق کمی ندارند، عده یی به اشتباه به جای یکدیگر به کار می برند. آقای ابو الحسن نجفی در صفحه ۱۴۸ کتابش می نویسد: " چنانچه قید تاکید است و پس از کلمه " اگر " و برای تقویت معنای آن به کار می رود: اگر چنانچه یعنی « اگر چنین باشدکه »: « اگر چنانچه موافقت کند همراه او خواهیم رفت. » بعضی از فضلا از جمله جلال همایی ( قواعد زبان فارسی ص ۱۹۰ ) معتقدند که چنانچه خود به معنای " اگر " است و بنابر این استعمال هردو کلمه باهم صحیح نیست؛ مثلاً به جای « اگر راستکار باشی، رستگار می شوی »، می توان گفت: « چنانچه راستکار باشی، رستگار می شوی ».

آقای محمد کاظم کاظمی، شاعر، نویسنده و پژوهشگر سر شناس کشور ما نیز در این زمینه می نویسد: « ... بسیاری از نویسندگان ما به جای " چنان که " به معنای " آن گونه که " کلمه " چنانچه " را به کار می برند که به معنای " اگر " یا " در صورتی که " است. این دو کلمه فرقی ظریف و مهم با هم دارند و غالباً این تفاوت نا دیده گرفته می شود. چنانچه یک " شرط " است، یعنی در صورتی که این کار بشود، فلان کار خواهد شد. ...»

مکن در این چمن سرزنش به خود رویی چنانکه پرورش می دهند، می رویم (حافظ)

برای تفصیل بیشتر این تفاوت، خواننده گران ارج می تواند به صص ۱۴۷-۱۴۸ کتاب مستطاب " غلط ننویسیم و نوشته آقا محمد کاظم کاظمی در وبلاگ انترنتی نامبرده مراجعه فرماید.\*

چایخانه / چای خانه: این واژه ترکیبی است و به همین شکل نوشته می شود، مانند چشمگیر، چشمداشت، گلچهره، ماتمسرا، غربتسرا، بزرگمهر، سپاسگزار، خراجگزار و...

\* \* \*

حایل/هایل: این دو واژه را نیز عده یی با یکدیگر اشتباه کرده و حایل را به جای هایل و برعکس استعمال می کنند. باید گفت که حایل با ح طی اسم است به معنای، آنچه که میان دو چیز واقع شود و مانع از اتصال آن دو گردد: ظلمت حایل گشت.

پرده چه باشد میان عاشق و معشوق سدّ سکندر نه مانع است و نه حایل (سعدی)

اما هایل با ه هوّ صفت است و به معنای ترسناک:

شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هایل کجا دانند حال ما سبکساران ساحلها (حافظ)

حامله / حامله دار: واژه حامله از حامله عربی و مؤنث حامل است و معنای آن آبستن باشد و شکمدار. پس نوشتن این واژه به صورت حامله دار غلط است.

حیات / حیاط: این دو واژه را نیز برخی ها به غلط، عوض یکدیگر می نویسند. حیات به معنای زنده گی است و حیاط به معنای حویلی یا فضای سرگشوده بی که اطرافش دیوار شده باشد. اما املائی عربی حیات ( رسم الخط قرآنی ) حیوة است و حیاة نیز نوشته اند در زبان تازی.

\* \* \*

خرد/ خورد: معنای واژه خُرد- بدون حرف ( واو ) - کوچک و ریز و اندک است، و معنای واژه خورد این است که سوم شخص مفرد- در زمان ماضی مطلق- غذا خورده است. مصدر این واژه خوردن است. پس نباید خردطباط را خورذطباط نوشت و خردسال را خوردسال. همچنین این واژه ها را باید بدون ( واو ) نوشت: خرده گیری، خردشدن، خردکردن، خرده فروش، خرده بینی، خرده خرده، خرده شناس، خرده کاری، خرده مالک، خردهمت، خردی و... این واژه ها را هم باید به همین صورت نوشت: سالخورده، سالخورده، خورد و خوراک، خوردونوش، خورد و خواب، خرده برده، خوردنی، خرده پز و...

خورشید/ خورشید: املائی درست این واژه خورشید است. اصل آن پهلوی است.

خرسند / خورسند: یکی از غلط های رایج و مشهور نوشتن این واژه با حرف ( واو ) است. پس نباید خرسند را که به معنای شادمان و بشاش است نوشت: خورسند.

\* \* \*

داؤود/ داود: املائی این واژه را در روش املائی زبان دری با دو ( واو ) به صورت داؤود توصیه کرده اند. به همین ترتیب باید واژه های مصؤن و کاون و طاوس و کیکاوس را باید با دو ( واو ) نوشت: مصوون، کاوون، طاووس، کیکاووس.

دُچار/ دوچار: این واژه را که گمان می رود ریشه آن دو چهار باشد، در متون قدیم به صورت دوچاری نوشتند. امادرقرون اخیر آن را به صورت دُچار نوشته اند. امروزه نیز بهتر است به همین صورت نوشته شود.

دعاء/ دوعا: یکی از غلط های رایج نوشتن واژه دُعاء به صورت دوعا است. اما خواندن جمله های مأثور از پیامبر و امامان در اوقات معین و طلب آمرزش کردن و نیایش نمودن و یا نفرین کردن را بدون حرف ( واو ) نوشته اند:

زور مندی مکن براهل زمین تا دعایی برآسمان نرود ( گلستان سعدی )  
امروزه علامت همزه را در اخیر دعا نمی نویسند.

دُکان / دوکان: املائی این واژه نیز بدون ( واو ) درست است و با ( واو ) نادرست. جمع آن دکاکین است و معنای آن اتاق و یا جایی است که کاسب اجناس خود را در آن نهد و به فروش رساند:

همه جا دکان رنگ است، همه رنگ می فروشند  
دل من به شیشه سوزد، همه سنگ می فروشند ( رازق فانی )

دلبند / دل بند: چون در زبان فارسی واژه های ترکیبی را را پیوست به هم می نویسند، بناءً صورت درست نوشتن این واژه دلبند است. املائی واژه هایی مانند دلبنسته و دلخوش نیز که هر دو صفت هستند به همین صورت درست است. زیرا که اگر این واژه ها جدا نوشته شوند معنای آنها نیز تغییر می کند. مثلاً هرگاه بگوییم: " او به خواندن کتاب دلبنسته است " در اینصورت دلبنسته صفت و هرگاه بگوییم " او به خواندن کتاب دل بسته است. " متوجه می شویم که مراد ماضی نقلی فعل بستن است و باید جدا از دل نوشته شود. دلخوش نیز صفت مرکب است و پیوست نوشته می شود: " مردم ما از تأمین امنیت دلخوش شدند " اما دل خوش در دو کلمه جدا از هم باید نوشته شود: " کجاست آن دل خوش در این ماتمسرا؟ " بدین ترتیب هنگام نوشتن واژه های ترکیبی باید دقت بیشتر نمود تا التباس معنا رخ ندهد.

\* \* \*

ذره/ زره: ذره به معنای هر چیز بسیار ریز و هریک اجسام ریزه پراکنده در هوا که در شعاع آفتاب دیده می شود، می باشد. نوشتن ذره با حرف ذ درست است و با حرف ز، نادرست.

ذکی / زکی: اگر مراد از نوشتن این واژه، تیز هوشی و ژرف نگری باشد با حرف ذ نوشته می شود: " احمد جوان ذکی است. " ولی اگر منظور ما پاک و پاکدامن باشد، در آنصورت این واژه را با حرف ز باید نوشت. قابل ذکر است که جمع زکی ازکیا می شود و جمع

ذکی، انکیا. و زکریا و زکی اسم خاص اند: زکریای رازی، زکی خان زند. مؤنث آن زکیه است. و مؤنث ذکی نیز ذکیه است و از نامهای بسیار رایج برای زنان.

ذلت/زَلت: نوشتن ذلت با حرف ز نیز یکی از غلط های رایج می تواند بود. چرا که معنای ذلت خواری است و متضاد عزت:

خدایا به ذلت مران از درم  
که صورت نبندد دری دیگرم (سعدی)

اما زلت به معنای سهو خطا است --<sup>4</sup>:

به پاکان، کز آلاپشم دور دار  
وگر زَلتی رفت معذور دار (سعدی)

\* \* \*

رُتیل / رطیل: عنکبوت یا جولا را به عربی رتیل می گویند و املای درست آن با حرف ت است، نه با ط.

\* \* \*

زرع/ ذرع: در املای زرع که به معنای "کشت" و "کاشتن" است برخی ها دقت لازم مبذول ننموده و آن را با ذ می نویسند، در حالی که ذرع مقیاس قدیم طول و معادل یک اعشاریه چهارمتر بوده است.

زغال / ذغال: املای درست این واژه زغال است نه ذغال.

زکام / ذکام: این واژه را باید با ز نوشت، نه با ذ.

\* \* \*

سیتبر / سیطبر: این واژه را که به معنای درشت کلفت است، قدما با حرف ط هم نوشته اند. اما چون این واژه فارسی است بناءً بهتر است با حرف ت نوشته شود به این صورت: ستبر

سؤال / سئوال: برخی ها این واژه را به شکل سؤال می نویسند که نادرست است. شکل درست آن این است که علامت همزه روی کرسی "و" نوشته شود: سؤال

سوک/ سوگ: املای این واژه هم با ک و هم با گ پایانی صحیح است.

\* \* \*

شرابین/ شرابین: املای این کلمه به صورت شرابین درست است. این واژه را برای این باید با دوتا (ی) نوشت که بر اساس قاعده ، واژه گان عربی که برون ( افاعیل ) ، ( فاعل ) و .. باشند ، همزه آن کلمات به ( ی ) بدل میگردد. مانند: شرابین مایل ، وسایل ، صایب ، ومصایب و جز این ها.

شست/ شصت: این واژه ها را هم بسیاری ها به اشتباه به جای یکدیگر به کار می برند. اما شست به معنای انگشت بزرگ دست وپا و شصت عدد است. آقای ابوالحسن نجفی می نویسد که چون هر دو عدد فارسی است، ظاهراً برای تمایز میان معنای آنها، یکی را با س و دیگری را با ص می نویسند. ( در متون کهن، هر دو واژه با "س" آمده است. -۵-

شیء/ شئی: املای این کلمه به صورت اول درست است. یعنی باهمزه جدا از "ی": شیء. اما امروزه بسیاری ها این همزه را نمی گذارند و صاف و ساده می نویسند: شئی.

\* \* \*

صد / سد: چندی پیش در یکی از نشرات برون مرزی دیدم که این واژه را به "س" نوشته بودند: "سد سال تنهایی" و البته که چون سده فارسی است، سد را نیز میتوان با "س" نوشت. اما چون در متون کهن و جدید این واژه را با "ص" نوشته اند، نوشتن آن با "س" غیر متعارف به نظر می رسد. از طرف دیگر چون معنای دیگر سد، مانع و بند و حایل است، لابد قدما، عدد ۱۰۰ را به "ص" نوشته باشند، برای تفکیک صد از سد.



صفحه/ صحیفه: این دو واژه یک معنا دارد. اما در معنای اخص، همچنان که آقای ابو الحسن نجفی می فرماید، صفحه به هریک از دو رویه کاغذ و صحیفه به ورق کتاب ( که دارای دو رویه ) است اطلاق می شود. ورق را در این سال های پسین، برگ نیز می گویند: دربرگهای این شماره ۶-.

\* \* \*

طوفان/ توفان: در این سالهای پسین در املای این واژه نیز اختلاف نظر هایی میان فارسی زبانان پدید آمده است. مثلاً زنده یاد احمد شاملو این واژه را با حرف " ت " نوشته می کرد:

وز هجوم باد ها باکیم نیست،	گرچه بر غوغای توفان ها کرم
یا خود از پولاد شد ایمام من	گر چه چون پولاد سر سختم به رزم
اشک رقت ریزد از چشمان من	گر بخواند مرغی از اقصای شب

یا آقای عزیزاریانفر پژوهشگر و مترجم چیره دست کشور عنوان کتاب جنرال لیاخوفسکی رانوشت " توفان در افغانستان " نه " طوفان در افغانستان ". اما جناب رهنورد زریاب در یکی از نامه هایش در مورد این واژه برایم چنین نوشته بود که: "... این کلمه از کلمات قرآنی است. در سوره اعراف، آیه ۱۳۳ آمده است: فارسنا علیهم الطوفان والجراد والعمل والصفادع والدم آیت مفصلت. پس ما این واژه قرآنی را از قرآن گرفته ایم و نمی شود، آن را با " ت " نوشت. هر چند اصل این کلمه یونانی است و شکل های دیگر این واژه یونانی در بسیاری از زبان های اروپایی هم به کار می رود، چنان که در زبان انگریزی: Typhoon و در زبان فرانسه یی: Typhon به همین معنای طوفان به کار می رود. البته یک " توفان " در فارسی هم داریم که صفت فاعلی و از مصدر توفیدن است و با " ت " نوشته می شود و ربطی با توفان ندارد. " در فرهنگ معین این واژه را که معرب از کلمه یونانی است به معنای باران بسیار سخت ( شدید ) و آب بسیار که همه را بپوشد و غرق کند و باد شدید و ناگهانی که موجب خسارت و خرابی ابنیه و ساختمانها شود و سبب تشکیل امواج سهمگین و مخرب گردد، آورده اند و همچنان به معنای هر چیز بسیار که فراگیر باشد مانند طوفان آتش و طوفان باد. اما در همان فرهنگ، توفان به معنای: شور و غوغا کننده، فریاد کننده و غران آمده است. پس برای تفکیک طوفان از توفان باید دقت نمود و معنا های لغوی این واژه ها را نیز مد نظر قرار داد.

طوطی/ توتی: در فرهنگ معتبر معین در برابر واژه توتک نوشته شده: توتک = توتی = طوطی. و به این ترتیب می توان آن را با " ت " نوشت. اما قدمای زبان و ادب فارسی این واژه را با " ط " نوشته اند و امروزه نیز بسیاری ها با همین املا می نویسند، اگرچه واژه فارسی است:

از پس آینه طوطی صفتم داشته اند آنچه استاد ازل گفت بگو، می گویم ( حافظ )

\* \* \*

عفو / عفو: شکل درست نوشتن این واژه عربی عفو است و بدون " ه " پایانی نوشته می شود. برخی ها واژه کاکا را نیز گاه گاه می نویسند که البته غلط اندر غلط است.

غلتیدن/ غلطیدن: این واژه فارسی است و باید با " ت " نوشته شود نه با " ط ". اما ترکیبات این فعل را برخی ها با ط می نویسند که نادرست است و باید با ت نوشت: غلت، غلتیدن، غلتنده، غلتنیده، غلتان، غلتک و...

غیظ / غیض: در نوشتن این واژه ها نیز باید دقت نمود و هر یک را بادر نظر داشت معنای آن به کار برد، چرا که غیظ، خشم و غضب را گویند و غیض در عربی به معنای کاهش آب است.

\* \* \*

فترت/ فطرت: این دو کلمه از هم فرق دارند. متعارف ترین معنای فترت، رکود و سستی و بیحاصلی است میان دو دوران خوشبختی یا فاصله میان دو دوره فعالیت. اما فطرت به خصوصیت هر موجود از آغاز خلقتش می گویند و به سرشت و طبیعت. بعضی ها این دو واژه را به غلط به جای هم به کار می برند و فطرت را به جای فترت می آورند. مثلاً در این عبارت: " سالهای فطرت واقعی صادق هدایت را باید بعد از انتشار بوف کور دانست " نویسنده بنام کشور مآقای حسین فخری کتابی دارد به نام " حدیث فطرت فرهنگ و فترت فرهنگ " که در آنجا فطرت به معنی آفرینش و ابداع ادبی و فترت به معنای متعارف خویش یعنی سستی و فتور به کار رفته است.

فطیر/ فتیر: اگر مراد ما از نوشتن این واژه خمیری نارس و تخمیر نشده باشد، در آن صورت این واژه را با ط باید نوشت. زیرا که این واژه عربی است و نادرست خواهد بود اگر آن را به صورت فتیر بنویسیم.

قفص/ قفص: این واژه عربی است و باید به ص نوشته شود. اما در زبان فارسی آن را بیشتر با س نوشته اند و املاي آن به شکل نخست (قفص) رایجتر است.

قیمومت / قیمومیت: این واژه را بهتر است به صورت قیمومت نوشت. به سبب آن که فضاي زبان به همین شکل آن را به کار برده اند.

كحل / كَهَل: كحل به ضم اول و سکون دوم به معنای " سرمه" است :

به سر جام جم آن گه نظر توانی کرد      که خاک میکده كحل بصر توانی کرد (حافظ)

اما كهل به فتح اول و سکون دوم، صفت است برای مرد میان سال: " فراتر شدم، سه مرد مرا پیش آمد: یکی پیر، یکی كهل، یکی جوان. " -۷-

کراهت/ کراهیت: این دو واژه عربی اند و املاي آن به لسان عربی کراهة است. اما چون هر دو مصدر و یک معنا دارند، می توان هم کراهت نوشت و هم کراهیت: " مشتى متکبر، مغرور، معجَب ... مُفْتَن جَاه و ثروت که سخن نگویند الا به کراهت. " ( گلستان سعدی) " نه او را از هیچ مکروهی کراهیت باشد. " ( اوصاف الاشراف ۳۸) یا در این مثال: " چون به تخت بنشست، مردمان را کراهیت آمد و اوبدانست. " ( تاریخ بلعمی. چا. فرهنگ ۱: ۹۰۳ ) -۸-

گذاشتن/ گزاردن: امروزه یکی از اغلاط بسیار رایج املايي، کار برد درست این واژه ها است. به ویژه در نوشتن ترکیبات این واژه ها، مانند: قانونگذار، بنیانگذار، نماز گزار، خدمتگزار و غیره. آقای ابو الحسن نجفی در فرهنگ مستطاب شان شرح مبسوطی در مورد واژه های گذاشتن و گزاردن آورده اند که فشرده آن چنین است:

گذاشتن، در معنای حقیقی کلمه، " قرار دادن به طور عینی و مشهود" است. مثلاً " کتاب را در قفسه گذاشت. " اما مجازاً به معنای " قراردادن، وضع کردن، تأسیس کردن" است و چون مقصود از قانونگذار کسی است که قانون را وضع و بنا می کند، باید با حرف ذ نوشته شود. همچنین است قانونگذاری که به معنای وضع قوانین است چنانکه می گویند " مجلس قانونگذاری ". همچنان بدعتگذار، کسی است که بدعت را وضع و تاسیس می کند، نه کسی که بدعت را اجرامی کند، پس باید با حرف ذ نوشته شود، نه با ز. و همچنان این واژه های ترکیبی از مصدر گذاشتن را باید به حرف ذ نوشت: برگزار کردن، بنیاد گذار، بنیانگذار و نامگذاری.

گزاردن: نخست باید دانست که که گذاشتن با " ز" و گزاردن با " ذ" غلط است و درست آن گذاشتن و گزاردن است. گزاردن معانی متعدد دارد که همه آنها را می توان در دو معنی به شرح زیر خلاصه کرد:

۱- به معنای " به جا آوردن " یا " ادا کردن ". مثلاً نماز گزاردن یعنی " ادا کردن نماز " ، پس باید نوشت نماز گزار و نه نماز گذار. یا وام گزاردن یعنی " ادا کردن وام "، بنا برین وامگزار درست است نه وام گذار. به همین ترتیب باید نوشت: حج گزار، خراجگزار، سپاسگزار، شکرگزار، خدمتگزار، حق گزار، پاسخ گزار، مدح گزار، سنت گزار ( اگر مراد به جا آورنده سنت باشد )، پیغام گزار، کارگزار، گله گزاری، خبرگزاری، کارگزار ( اجرا کننده و انجام دهنده کار )، پیغام گزار ( کسی که پیغام را باز گو می کند؛ یا پیغام را می آورد) و ...

۲- معنای دوم گزاردن " برگرداندن از زبانی به زبان دیگر یا از بیانی به بیان دیگر، یا از نظامی به نظام دیگر است" بنا بر این مرادف است با ترجمه کردن: گزارنده و گزارش به معنای مترجم و ترجمه. و همچنین است خوابگزاری یعنی " تعبیر خواب" و خوابگزار یعنی تعبیرکننده خواب ( معبر) و اصطلاحات دیگری همچون گزارشگر و خبرگزار و خبرگزاری.

گریز/ گزیر: از غلط های رایج املايي یک هم این است که برخی ها این دو واژه را- مانند فریضه و فرضیه - با هم خلط می کنند و جایی که باید گزیر بنویسند، گریز می نویسند. در حالی که گزیر به معنای چاره و علاج است:

در عاشقی گزیر نباشد ز ساز و سوز      استاده ام چو شمع ف مترسان از آتشم (حافظ)

و گریز اسم مصدر است و به معنای فرار کردن:

بروید ای حریفان! بکشید یار ما را      به من آورید آخر صنم، گریز پا را

و اما فرضیه به معنای واجب و لازم است و آنچه خدا واجب کرده بر بنده و فرضیه مؤنث فرض و فرضیه به معنای تصور و پنداشت و حدس است، که باید در کار برد آن دقت نمود. واژه ناگزیر را هم برخی ها ناگزیر می نویسند، که نادرست است.-

**لایتجزا/ لایتجزی:** این واژه با وصف آن که عربی است، با الف مقصوره (کوتاه) نوشته نمی شود. املائی درست آن لا یجزا است و معنای آن، تجزیه نا پذیر.

لا حول ولا/ لاجول والله: کلمه لاجول در واقع صورت مختصر شده لاجول ولا قوة الا بالله العظیم، می باشد که آن را برای راندن دیو (شیطان) به کار می برند، یاهنگام ترس و تعجب بر زبان رانند و همچنان هنگام برخاستن در نماز و معنای آن چنین است: نیست نیرو و قوتی مگر خدای بلند قدر و والا مرتبه را: "عجب تر آن که زاغ نیز از مجاورت طوطی به جان آمده لاجول گویان از گردش گیتی همی نالید. (گلستان)" این جمله در شعر فارسی گاه به صورت "لا حول ولا قوت" آید: دست بر رو زد و بر سر زد و برجهت گفت بسیاری لاجول ولا قوت (منوچهری) بدین ترتیب می بینیم که لاجول ولا را نباید به صورت لاجول والله نوشت.

\* \* \*

مأخذ/ مأخذ: کلمه مأخذ جمع است و مأخذ مفرد. اما برخی ها به این امر توجه نمی کنند و این واژه ها را به عوض یک دیگر یعنی مفرد را به جای جمع و جمع را به جای مفرد به کار می برند.

**مبرا/ مبری:** این واژه عربی و معنای آن تبرئه شده از تهمت است. در فارسی و عربی آن را به صورت مبرا نویسنده مبری.

**مجرا / مجری:** معنای مجرا و مجری از هم فرق دارد. مجری اسم فاعل اجراء و معنای آن اجرا کننده است، "مجری قانون". ولی اگر مجری به فتح "ر" و به صورت مجرا تلفظ شود، اسم مفعول اجراء و به معنای "اجرا شده، عملی شده" است که بهتر است در فارسی به صورت مجرا نوشته شود تا با مجری مشتبه نشود: "چنین کسان را وجه کفاف به تفاریق مجرا باید داشت تا در نفقه اسراف نکنند." (گلستان سعدی)

**محذور/ محذور:** برخی ها این دو واژه را با اشتباه به جای هم به کار می برند. اما باید گفت که محذور به معنای "ممنوع و حرام" است و محذور به معنای "آنچه از آن می ترسند" و وهم به معنای مانع و گرفتاری آمده است: پس در مواردی که مراد ما، گرفتاری و مانع و حجب و حیای اخلاقی باشد باید محذور را به ذ نوشت: "محذور اخلاقی"، "در محذور واقع شدم و پیشنهاد او را پذیرفتم"، با این تقاضا او را در محذور قرار داد.

**مسأله / مسئله:** این واژه عربی است و در رسم الخط عربی به صورت مسألة نوشته می شود. و در زبان فارسی هم بسیاری ها این اصل را رعایت نموده و آن را به صورت مسأله می نویسند نه مسئله.

**مسئول/ مسئول:** املائی این واژه به هردو شکل آن درست است. در عربی مسئول نویسنده، اما در فارسی بهتر است این واژه را با یک واو نوشت: مسئول

**مزمزه/ مضمضه:** چون این دو واژه نیز مانند محذور و محذور مشابهت آوایی دارد، برخی ها یکی را به جای دیگری می نویسند. اما مزمزه فارسی است و به معنای چشیدن و نرم نرم خوردن، و مضمضه عربی و به معنای گرداندن آب در دهان برای شستن آن.

**مُعْتَنَى به/ متنابه:** این کلمه عربی است و معنای آن، هنگفت، مهم و قابل اعتنا است و املائی آن به صورت معتنی به درست است. مقتدی/ مقتدا: این واژه را در زبان فارسی برای پرهیز از اشتباه در خواندن، باید نوشت: مقتدا.

**منتها/ منتهی:** در نوشتن این دو واژه هم برخی ها اشتباه کرده به عوض منتها، منتهی می نویسند و برعکس. اما همچنان که استاد ابو الحسن نجفی می فرماید، بهتر است در فارسی آن را بر حسب تلفظ شان بنویسیم: "ساختمانهای این ناحیه همه بلند است، منتها محکم نیست." یا: "این خیال باطل به جنون منتهی خواهد شد."

میشود/ می شود: در املائی پیشوند های می، نمی و همی نیز اشتباهات و لغزش های نوشتاری اندک نیست. زیرا که یک قاعده کلی و اتفاق نظر میان استادان و فضیای کشور های فارسی زبان برای نوشتن این وند ها وجود ندارد. مثلاً ایرانی ها تجویز می کنند که

که پیشوند می از فعل جدا نوشته شود. یعنی "می شود" درست است و "میشود" نادرست. در دستور خط فارسی منتشره، زبان و ادب فارسی می خوانیم که: می و همی جدا از کلمه پس از خود نوشته می شود: می افگند همی گوید. ولی در روش املائی زبان دری منتشره انجمن نویسندگان افغانستان آمده است که هرگاه این پیشوند ها در جلو فعلهای آغاز شده به صامت قرارگیرد با ماده یا اصل فعل پیوسته نوشته می شود مانند: میگفت، میروم، میدانستم، میخواست... همیگفت، همیروم، همیدانستم، همیخواست... و هرگاه با فعلهای آغاز شده با مصوتهای " الف مفتوح، مسکور و مضموم " بیاید باز هم با فعل پیوست نوشته می شود مانند انداخت میانخت، افروخت میافروخت... ولی هرگاه با فعلهای آغاز شده با مصوت " آ " بیاید، جدا نوشته می شود مانند: آراست می آراست، آمد می آمد، آرامید می آرامید و آزمایش می آزمایش... در همین مورد یکی از پژوهشگران ارجمند زبان و ادب فارسی، آقای جان محمد نوشته مبسوط و جالبی دارد که در سایت انترنتی " زبانهای افغانستان " به نشر رسیده است. اومی نویسد که اگر مطابق تجاویز داده شده در راهنماهای املائی زبان در نوشتن این وند عمل کنیم گرهی از کار ما گشوده نخواهد شد. او پس از آوردن دلایلی چند در مورد پیوست نوشتن پیشوند می و همی چنین نتیجه می گرد که " قاعده عمومی باد آن باشد که وند ها در همه موارد با کلماتی که با آنها میبایند، پیوسته نوشته شود، مگر آن که عنعنه موجود در زبان نوشتار حکم دیگری بکند. " -۱۰- مگر به عقیده بعضی از فضلا، بهتر است برای نوشتن، پیشوند های می و نمی و همی، از روش یکسانی کار گرفت، یعنی یا آنها را با فعل همواره پیوسته نوشت و یا جدا، تا بزرگان زبان چه گویند و چه در نظر آورند.

\* \* \*

نامه یی/ نامه / نامه ی: در روش املائی زبان دری آمده است که پسوند نکره در واژه هایی که مختوم به (ها) ی غیر ملفوظ باشد به صورت ( یی ) نوشته می شود. مانند: نامه یی به برادرم فرستادم. / نگاهی به نبشته یی / مقدمه یی بر زیباشناسی (تالیف پروفیسور دوکتور عبدالظهور و...): یا:

رهر و چاق و تنومندی گذشت	از کنار ماهروی بینوا
از شگاف پیرهن چشمش فتاد	برتن سیمین وزیبای گدا
از تبسم باز شد لبهای او	برق خواهشها از چشمانش جهید
پیسه یی در چادرش افگند و گفت	خیر خواهی با چنین ساق سپید؟

(محمود فارانی)

در ارتباط به علامت (ء و ـ) ی ( دکتر پرویز نائل خانلری در کتابش زبان شناسی و زبان فارسی در مورد شیوه کتابت کسره اضافه که کلمه به (ها) ی غیر ملفوظ ختم شده باشد چنین می نویسد: "... در این مورد ابتدا بعد از کلمه شکل " ی " نوشته می شد، مانند «خانه ی من». بعد برای آن که نشان بدهند که این حرف یای اصلی نیست و تنها بر اثر التقا دو کسره چنین تلفظ می شود. در کتابت شکل آن را اندکی تغییر دادند و تنها سر حرف " ی " را نوشتند به این صورت: "خانه من پس از آن شاید برای آن که حروف و کلمات کمتر جا بگیرد، این علامت را بالای حرف (ها) قرار دادند و آن را به شکل همزه در آوردند و این صورت از آن حاصل شد: «خانه من». بنابراین، شکل نوشتن این حرف پیوسته در تحول بوده و صورت نخستین شاید ناقص ترین وجه آن باشد. " -۱۱- در جای دیگر در مورد همین هرج و مرج در خط فارسی می نویسد که در نوشته های فارسی امروز کلمه " آمده ای " را به چهار صورت می نویسند: آمده - آمده نی - آمده یی - آمده ای.

در مورد این نا همگونی ها از همین قلم در مقاله «ناهمگونی های املائی و سردرگمی های چند در نوشتن واژه های زبان فارسی» با استفاده از رساله " روش املائی زبان دری " روشنی بیشتری افکنده شده است.

نسوار/ نصور: این واژه فارسی را که ناس هم می گویند، برخی با حرف " ص " می نویسند که نا درست است.

نگه دار/ نگهدار: نگه دار را باید در دو کلمه نوشت، زیرا که نگه دار امر فعل نگه داشتن است به دوم شخص. اما نگهدار را که صفت است یکجا

نه سوار/ نسوار: نه را تا هنگامی که مجبور نشویم باید پیوست با اسم و فعل نوشت، ورنه التباس معنا رخ می دهد. مثلاً در این جمله: " نه اسب چابک و نه سوار کار ماهر می توانند به تنهایی به مقصد برسند. " می بینیم که اگر نه سوار کار را نسوار کار بنویسیم معنای جمله بیخی تغییر می کند.

\* \* \*

وهله/ وحله: این کلمه را که به رسم الخط عربی به شکل وهله می نویسند و معنای آن نوبت و دفعه است، نباید با ح حطی نوشت، زیرا که کلمه وحله نه در عربی و نه در فارسی معنایی ندارد.

هیز/ حَیز: این دو واژه را نیز برخی ها درست به کار نمی برند و یکی را به عوض دیگر می نویسند. اما هیزبا کسر " ز " به معنای مخنت، بدکار و بی شرم است: او نگاه هیز و دریده بی داشت. و حَیزبا فتح " ح " جا و مکان. " ابن سینا حیز را اعم از مکان داند، زیرا حیز شامل وضع هم می شود و مثلاً فلک الافلاک دارای حیز و در حیز است و در مکان نیست. زیرا وی و رای آن جسمی نیست که مماس با آن باشد. "

هیئت / هیأت: واژه هیئت عربی است و معنای آن، شکل و صورت چیزی. / همچنان به معنای عده و دسته یی از مردم. جمع هیئت هیأت است و نباید یکی را به عوض دیگری به کار برد.

هُش دار/ هُشدار: این دو ترکیب را نیز برخی ها به جای یکدیگر و به صورت نادرست استعمال می کنند، در حالی که از هم فرق دارند، چراکه معنای هُش دار، به هوش باش یا مواظب باش است و هشدار که یکجا نوشته می شود معمولاً به معنای اخطار یا اعلام خطر به کار می رود.

بدینترتیب می رسمیم به پایان این نیشته، که اندکی است از بسیار و تمام و کمال نیست و امیدوارم که استادان و خبره گان زبان فارسی اشتباهات و کمبودی های آن را برجسته ساخته و با نیشته های تکمیلی شان غنی سازند، تا دست کم از هرج و مرج موجود در درست نویسی و درست خوانی خط فارسی تا حدودی جلو گیری شده بتواند. اما به عنوان سخن آخر باید گفت که راه منطقی حل هرج و مرج موجود در عرصه درست نویسی و درست خوانی این است که مجمع ذیصلاحیتی مثلاً فرهنگستان زبان، از کشور های فارسی زبان تشکیل شود تا این قواعد هماهنگ گردیده بتواند.

کابل: فبروری ۲۰۰۶

#### رویکرد ها:

- ۱- برای توضیح بیشتر، دیده شود: " غلط نویسیم " تألیف ابو الحسن نجفی، چاپ هشتم ( تهران ) ص ۴۱
- ۲- غیر منصرف کلمه یی است که نه تنوین در آن داخل شود و نه حرکات در آن ظاهر. یعنی تنوین ( ؤ ) پذیر نباشد.
- ۳- برای توضیح بیشتر، نک به " زبان شناسی و زبان فارسی " تألیف دکتر پرویز نائل خانلری. تجدید کننده چاپ: موسسه نشراتی ح. د. خ. ا. عقرب ۱۳۶۷ ص ۲۶۳
- ۴- توضیح بیشتر در " غلط نویسیم " ص ۲۰۱
- ۵- همین کتاب صص ۲۴۳ و ۲۵۱
- ۶- همین کتاب ص ۲۵۴
- ۷ و ۸- برای توضیح بیشتر نک به همین کتاب ص ۳۱۲
- ۹- نک به فرهنگ معین جلد سوم صص ۳۲۹۳ و ۳۳۱۲
- ۱۰- نک به سایت انترنتی زبانهای افغانستان: در باره املای زبان دری، میشود یا می شود؟ به قلم جان محمد.

Afghan\_languages.org

۱۱- زبان شناسی و زبان فارسی صص ۲۳۵ و ۲۳۶

\* نگاه کنید به نگارش ( پانزده ) چهارشنبه ۴ آذر " قوس " ۱۳۸۳ خ در وبلاگ آقای محمد کاظم کاظمی :

www.mkkazemi.persianblog.com